

داستان سلیمان نبی و دزدیدن ملکه سبا آمده در قرآن

آگاهی سر آغاز آزادی است

سوره بیست و هفتم (النمل) از آیه ۱۵ به بعد :

« و همانا ما به داود و سلیمان مقام دانش عطا کردیم که (بشکرانه) آن گفتند ستایش و سپاس الله را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش فضیلت و برتری عطا فرمود و سلیمان که وارث ملک داود شد (و مقام سلطنت و خلافت یافت) ب مردم گفت که ما را زبان مرغان آموختند و از هرگونه نعمت عطا کردند این همان فضل و بخشش آشکار است (از الله متعال)

و سپاهیان سلیمان از گروه جن و انس و مرغان هر سپاهی تحت فرمان رییس خود در رکابش حاضر آمدند تا آنجا که به وادی مورچگان رسید موری (پیشوای موران) چون جلال سلیمان و سپاه عظیم آنان مشاهده کرد گفت ای مورچگان همه به خانه های خود اندر روید مبادا سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پایمال کنند

سلیمان از گفتار مور بخندید و گفت پروردگارا مرا توفیق شکر نعمت خود که به من و پدر من عطا فرمودی عنایت فرما و مرا به عمل صالح خالصی که تو به پسندی (اگرچه خلق نپسندند) موفق بدار و مرا به لطف و رحمت در صف بندگان (خاص) شایسته ات داخل گردان و سلیمان (از میان سپاه خود) جویای حال مرغان شد (هد هد را در مجمع مرغان نیافت به رییس مرغان عقاب گفت)

هد هد کجاشد که به حضور نمی بینمش؟ بلکه بی اجازه من غیبت کرده است؟ (چنانچه بدون عذر بی رخصت غایب شده) همانا او را به عذابی سخت معذب گردانم یا آنکه سرش را از تن جدا کنم یا که برای غیبتش دلیلی روشن (وعذر صحیح بیاورد) پس از اندک مکثی هد هد حاضر شد و عذری موجه و حجتی درست آورد (گفت

من به چیزی که تو از آن در جهان آگاه نشده ای خبر یافته ام و از ملک سبا بطور یقین تو را خبری مهم آوردم همانا در آن ملک زنی را یافته ام که بر مردم آن کشور پادشاهی داشت و به آن زن هرگونه (دولت و نعمت و زینت) امور دنیوی عطا شده بود و علاوه بر اینها تخت با عظمتی داشت.

آن زن را با تمام رعیتش یافته ام که الله را از یاد برده و بجای الله خورشید را میپرستیدند و شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را بکلی از راه الله بازداشته تا هرگز به حق هدایت نیابند و الله را که (نور او در آسمان وزمین) هرپنهان (درظلمت عدم) را بعرصه ظهور درآورده و بر نهان و آشکار خلق آگاه است پرستش نکنند (در صورتیکه) الله یکتا که جز او الهی نیست پروردگار عرش با عظمت است (و بلکه بی نهایت و تنها سزاوار پرستش اوست)

سلیمان هد هد را گفت باید تحقیق کنم تا صدق کذب سخنت را دریابم (این آیه دلیل است که انسان باید تحقیق نکرده سخنی را تصدیق نکند و تکذیب هم نکند) اینک نامه مرا به جانب آنان بر و باز شو تا بنگری پاسخ چه میدهند (چون هد هد نامه را از منقار در بر بلقیس افکند بشگفت آمد و مهرنامه را بگرفت و بدقت مطالعه کرد (آن را بسیار مهم یافت) بلقیس (روبه رجال دربارش کرده و)

گفت نامه بزرگی به من رسیده است که آن نامه از جانب سلیمان و عنوانش بنام الله بخشنده مهربان است (وبعد چنین نگاشته) که بر من برتری مجویید (و از فرمانم سرمپیچید) و تسلیم امر من شوید.

آنگاه به مشورت گفت ای رجال کشور شما به کار من رای دهید که من تا کنون بی حضور شما به هیچکار تصمیم نگرفته ام رجال ملک به او اظهار داشتند که ما دارای نیروی کامل و مردان جنگجوی مقتدری هستیم لیکن اختیار با شما به صلح و تسلیم یا به جنگ و خلاف به فکر روشن چه فرمایی؟

بلقیس گفت پادشاهان چون به دیاری حمله آورند آن کشور را ویران سازند و عزیزترین اشخاص مملکت را ذلیل ترین افراد میگیرند و رسم و سیاستشان بر این کار خواهد بود (صلاح اینست که) حال من هدیه ای برای آنان بفرستم تا ببینم فرستادگانم از جانب سلیمان پاسخ چگونه آرند چون فرستادگان بلقیس بحضور سلیمان رسیدند (به هدیه آنها اعتنایی نکرد)

گفت شما خواهید که مرا به مال دنیا مدد کنید؟ آنچه الله به من از ملک و مال بیشمار عطا فرموده بسیار بهتر از این مختصر هدیه شماس است آری شما مردم دنیا خود بدین هدایا شاد شوید. مرا از این متاع فانی پیشیزی در نظر نیاید.

ای فرستاده بلقیسیان با هدایا بسوی آنان باز شو که من لشکری بیشمار که هیچ با آن مقاومت نتوانند کرد بر آنها میفرستم و آنها را با ذلت و خواری از آن ملک بیرون میکنم (مگر آنکه به دین توحید و الله پرستی بگردند). «

توجه شگفتا الهی که میتوانست بر سلیمان چنان نیرویی ببخشد و زیان همه پرندگان را به او بیاموزد تا با بهره گیری از جاسوسی پرنده ای بنام هد هد بتواند زنی بنام بلقیس پادشاه کشور سبا را بریابد که به یکتاپرستی وادارد. چرا این خرد را به خود بلقیس نداد تا یکتا پرستی را دریابد و تاج و تخت خودش را به دست سلیمان بریابد نهد؟

الهی که میتواند به پرنده ای بنام هد هد توان یکتاپرستی و آنچنان خرد و هوشیاری بدهد تا او خودسرانه از اسرائیل به سر زمین سبا پرواز کند و به کاخ پادشاهی بلقیس راه یابد کاخ پادشاهی را باز دید و از اندیشه ستاره پرستی او و مردم کشورش آگاه گردد و به سلیمان گذارش دهد آیا بهتر نبود که بخود بلقیس به اندازه آن هد هد خرد یکتا پرستی میداد تا از بیدادگری سلیمان در امان باشد؟

بگذریم از این گونه داستانهایی پوچ و بی سر و ته که در قرآن بسیار دیده میشود. آیا میتوان از الله پرسید که تیره بنی اسرائیل پیرو یهوه خدای خود بودند یا پیرو الله تازیان؟

آیا امروز هم یک تن یهودی پیرو الله در سراسر جهان پیدا میشود که الله به آن دل خوش داشته باشد؟

دزدیدن بلقیس ملکه سبا با فرمان سلیمان

« آنگاه سلیمان رو به حضار بارگاه کرد و گفت کدام یک تخت بلقیس را پیش از آنکه تسلیم امر من شود خواهید آورد؟ (چون اعجاز مشاهده کند از روی ایمان تسلیم شود). (از آن میان) عفریت جن گفت من چنان برآوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه قضاوت خود بر خیزی آنرا به حضور آورم (یعنی کمتر از نصف روز میتوانم تخت با عظمت بلقیس را نزد تو حاضر کنم و از جواهر و نوامیس آن دست خیانت نبرم)

وآنکس که به علم کتاب الهی دانا بود (یعنی آصف برخیا خضر یاسلیمان که دارای اسم اعظم و علم غیب بود) گفت من پیش از آنکه چشم بر هم زنی تخت را بدینجا آورم (و هماندم حاضر نمود)

چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت این توانایی از فضل الله من است تا مرا بیازماید که نعمتش را شکر میگویم یا کفران میکنم و هر که شکر نعمت حق کند شکر به نفع خویش کرده، همانا الله (از شکر خلق بی نیاز ویر کافر هم لطف عمیم) کریم و مهربان است

آنگاه سلیمان گفت تخت بلقیس را (به تغییر شکل و هیأت) بر او ناشناس گردانید تا بنگریم که وی سریر خود را خواهد شناخت یا نه؟ (یعنی آزموده شود که او زنی است حقیقت بین و نظرش به عالم حقایق و لایق پیشوایی است یا چون دیگر زنان به فریب صورت شکل و رنگ مغرور و برای ریاست نا لایق است)

هنگامی که بلقیس آمد از او پرسیدند عرش تو چنین است؟ وی گفت گویا همین است و ما از این پیش بدین دانا و تسلیم امر الله بودیم و بلقیس را پرستش غیر الله (مانند آفتاب و سایر اجرام علوی) از الله پرستی باز داشته و از فرقه کافران (مشرک) بشمار بود

آنگاه بلقیس را گفتند که اینک در ساحت این قصر داخل شوئی چون کوشک را مشاهده کرد (از فرط صفا و تلو لو) پنداشت که لجه آبیست و جامه از ساق پا برگرفت و گفت این قصری است از آبگینه صاف (از آن دستگاه باعظمت نبوت و سلطنت به حیرت آمد و) گفت بارالها سخت (در گذشته) بر نفس خویش ستم کردم و اینک با رسول تو سلیمان تسلیم فرمان پروردگار عالمیان گردیدم (تا از تقصیرات گذشته به لطف خود درگذری)؟»

سوره هشتم (ص) درآیه ۳۴ به بعد چنین آمده است:

«و ما سلیمان را در مقام امتحان آوردیم و کالبدی بر تخت وی افکندیم برخی مفسران گفتند یعنی دیوی را بجای او بر تخت بنشانند یم و برخی گفتند چون گفت من بر بستر صد زن خویش وارد شوم تا صد فرزند یابم و نگفت (انشا الله) بخواست الله و ذکر مشیت الهی نکرد (الله از همه زنانش یک جسد بی جان برای او بوجود آورد ولذا متذکر شد) و باز بدرگاه الله توبه و انابه کرد عرض کرد بارالها به لطف کرمات از خطای من درگذر و مرا ملک و سلطنتی عطا فرما که پس از من احدی لایق آن نباشد که تو ای الله تنها بخشنده بی عوضی ما هم باد را مسخر فرمان او کردیم تا به امرش هر جا بخواهد روان شود و دیو و شیاطین راهم که بناهای عالی میساختند و از دریا جواهرات گرانبها می آوردند نیز مسخر او کردیم و دیگر شیاطین را که (در پی اضلال خلق بودند) بدست او درغل و زنجیر کشیدیم این نعمت سلطنت و قدرت اعطایی ماست اینک بی حساب به هر که خواهی عطا کن و از هر که خواهی منع او نزد ما بسیار مقرب و نیکو منزلت است.»

با ارجگذاری بر سلیمان یکی از پادشاهان بنی اسرائیل که سروده های عاشقانه دل انگیزی در تورات دارد بیگمان همه خوانندگان خواهند دریافت که این افسانه سراپا دروغ بسیار نزد یک است به داستان خاله سوسکه بچه های ایرانی که باور بر آن بهیچ روی با خرد برابری ندارد.

سلیمان چگونه میتوانسته است زبان ده ها گونه پرنده از گنجشک کبوتر زاغ کلاغ کبک مرغاول هد هد بلبل قناری فاخته تیهو مگس مرغ بوقلمون غاز اردک باز شاهین و و همچنین زبان جن دیو عفریت شیاطین را هم بیا موزد و با همه هم سخن بگوید چرا؟ وانگهی هستی دیو و جن و عفریت و شیاطین آمده در قرآن تا به امروز به استواری نرسیده تا چه رسد به سخن گفتن با آنان که از الفبای سخنگویی با آنها هم کوچکترین رد پایی در دست نیست همانگونه که درباره زبان پرندگان پیشینه ای در دست نیست؟

اگر همه ناپاوریهای بدور از خرد را باور کنیم باد که اندام و زبان ندارد تا گوش به فرمان کسی باشد از سوی دیگر پادشاهی باشکوه چون سلیمان چگونه می پذیرفت که برای فراخونی گنجشکها صدای جیک جیک و برای غاز و اردک صدای غارغار و برای فراخوان مرغ و اردک صدای قد قد از گلو بیرون دهد همچنین برای دیگر پرندگان که بر باور من این توهینی است از سوی الله بر سلیمان پادشاه پیرو یهوه.

با اینهمه پرندگان گانی که میتوانستند صدایش را بشنوند بدورش گرد می آمدند که اگر در این میان سرو کله بازهای شکاری پیدا میشد هریک از ترس جان به سوراخی پناه میبردند و سلیمان میماند باچند باز شکاری و این به همان زبان زدی میماند که علی میماند با حوضش.

با اینکه در هر آیه ای از این داستان ناپذیرفتنیهای چشمگیری نهفته است که برای کوتاهتر شدن نوشته به همین اندازه بسنده گردید امیدوارم خوانندگان بیشتر توجه کنند و ناپذیرفتنیها را دریابند.

چنانچه چشم و گوش بسته خرد را هم زیر پا بگذاریم و همه این افسانه های چولای آمده در قرآن را باور کنیم اگر از هد هد یک سخن چینی بهره سلیمان گردید تا بلقیس ملکه سبا را بر باید با دیگر سپاهیان گنجشک و مرغ و غاز اردک و مگس و و کجای جهان رامیتوانست بگیرد؟

سراپای این افسانه مسخره و خنده آور نیست؟ آیا میتوان چنین خرافاتی را کلام آسمانی دانست؟

پرسش من از همه استادان دانشگاهها و دانشمندان و کسانی که خود را روشنفکر مینامند و به قرآن سوگند یاد مینمایند و هم برای آموزش روان پدر و مادر خود میخوانند اینست خواندن کدام بخش از این داستان برای آموزش روان مردگان شما سودمند است و کدام بخش آن ببرد یاد نمودن سوگند میخورد؟
از آیت الله هایی که با فتوای آنها مردم ایران به چنین گمراهه ای کشیده شده اند میخواهم به من پاسخ دهند خواندن کجای این گونه نوشتارهای بیهوده آموزنده روان مردگان است و کجای آن ارزش ادای سوگند دارد؟ با امید بر بیداری و بهره گیری از خرد.

چون داستان سلیمان و ملکه سبا در تورات نیز آمده است با هم نگاهی به تورات می افکنیم و سپس به داوری می نشینیم.

کتاب اول پادشاهان ۱۰ باب دهم

و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید آمد تا او را به مسائل امتحان کند. پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبها بار شده بود به اورشلیم وارد شده بحضور سلیمان درآمد و باوی از هر چه دلش بود گفتگو کرد. و سلیمان تمامی مسائل را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد.

و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه ای را که بنا کرده بود. و طعام سفره او و مجلس بندگانش و نظام و لباس خدامانش را و ساقیانش و زینه ای را که به آن به خانه خداوند برمی آمد روح در او دیگر نماند. و به پادشاه گفت آوازه ای که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم راست بود. اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم اخبار را باور نکردم و اینک نصفش به من اعلام نشده بود. حکمت و سعادت مندی تو از خبری که شنیده بودم زیاده است. خوشا به حال مردان تو و خوشا به حال این بندگانت که به حضور تو همیشه می ایستند و حکمت تورا می شنوند.

متبارک باد پهوه خدای تو که بر تو رغبت داشته تو را بر کرسی اسرائیل نشانید. از این سبب که خداوند اسرائیل را تا به ابد دوست میدارد تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری. و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانبها داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد. و کشتی های حیرام نیز که طلا از اوفیر آوردند چوب سندل از حد زیاده و سنگهای گرانبها از اوفیر آوردند. و پادشاه از این چوب سندل ستونها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بربطها برای مغنیان ساخت و مثل این چوب سندل تا امروز نیامده و دیده نشده است. و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی اراده او را که خواسته بود داد سوای آنچه سلیمان از کرم ملوکانه خویش به او بخشید پس او با بندگانش به ولایت خویش توجه نمود و رفت.

من کاری به درستی یا نادرستی خود داستان ندارم. پرسش اینست الهی که برابر سوره دوم (البقره) آیه ۸۷ میگوید من تورات را به موسی عطا کرده ام و قرآن را نیز کلام خودش میداند. چرا یک داستان را در قرآن بدانگونه و در تورات بدینگونه آورده است که کوچکترین شباهتی با هم ندارند؟

آیا با این بن مایه استوار این الله از دروغگویان بزرگ نیست؟ در همان هالیکه ملکه سبا سلیمان را پیرو یهوه میخواند و سلیمان نیز برابر تورات. کتاب اول پادشاهان ۳۰ باب سوم آیه های ۶-۷ میگوید (والآن ای یهوه خدای من تو بنده خود را بجای پدرم داود پادشاه ساختی. همچنین درباب پنجم آیه ۴ و باب هشتم آیه های ۱۲-۱۵-۱۸-۲۰-۲۳-۲۵ و دهها آیه دیگر یهوه را خدای خود میدانند. بویژه درآیه ۲۳ باب هشتم میگوید ای یهوه خدای اسرائیل. خدانی مثل تو نه بال ادرآسمان و نه پائین بر زمین است و برای یهوه خانه تلالی ساخته و نامی از الله نبرده است. چگونه الله او را فرستاده ای از فرستادگان خود میدانند؟

اگر الله خود را یهوه هم میدانند پس چرا یک داستان را در دو کتاب خود دوگونه نمایانده؟ آیا به روشنی دروغ نگفته است؟

داوری با خوانندگان است.
با ارج فراوان پاینده ایران برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش:

آله دال فک

۱۵ اسفند ماه/۲۷۱۱

پنجم مارس ۲۰۰۴

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>